



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إنه خير ناصر ومعين الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلي وآلهما الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآبدين

قال الله تعالى في القرآن الكريم: وإنه في أم الكتاب لدينا لعلي حكيم

سوگواره حضرت مولا علی علیه السلام

شرح مقتل حضرت مولا علی علیه السلام: محدث قمی

دہ بند مرثیہ سرودہ: استاد الفقہاء مرحوم آیت اللہ شیخ محمد حسین اصفہانی

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علی: داسر المعارف الإلهیّة

ارائه و نشر: پژوهشگده علوم معرفت الهی - بنیاد حیات اعلی

مقتل حضرت مولا علی

محدث قمی: مشهور میان علمای شیعه آن است که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سنه چهلّم از هجرت در وقت طلوع صبح حضرت سیّد اوصیاء علی مرتضی علیه السّلام از دست شقی ترین امت ابن ملجم مرادی لعین، ضربت خورد و چون ثلثی از شب بیست و یکم آن ماه گذشت روح مقدّسش به ریاض جنان پرواز کرد.

و مدّت عمر شریفش شصت و سه سال بوده، ده ساله بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم به پیغمبری مبعوث گردید و به آن حضرت ایمان آورد و بعد از بعثت سیزده سال با آن حضرت در مکه ماند و بعد از هجرت به مدینه با آن حضرت ده سال در مدینه بود و پس از آن به مصیبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم مبتلا شد و بعد از آن حضرت سی سال زندگانی فرمود، دو سال و چهار ماه در خلافت ابوبکر و یازده سال در خلافت عمر و دوازده سال در خلافت عثمان به سر برد.

و خلافت ظاهریّه آن حضرت قریب به پنج سال کشید و در اکثر آن مدّت با منافقان مشغول قتال و جدال بود و پیوسته بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم مظلوم بود و اظهار مظلومیّت خویش می فرمود و از کثرت نافرمانی و نفاق مردم خویش دلتنگ بود

و طلب مرگ از خدا می نمود و کَرَّةً بَعْدَ کَرَّةٍ از شهادت خود به دست ابن ملجم خبر می داد و گاهی می فرمود که چه مانع شده است بدبخت ترین امت را که محاسن مرا از خون سرم خضاب کند؟ و در آن ماه رمضان که واقعه شهادت آن جناب در آن ماه اتفاق افتاد بر منبر اصحاب خویش را اعلام فرمود که امسال به حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم بود.

و در آن ماه يك شب در خانه امام حسن علیه السّلام و يك شب در خانه امام حسین علیه السّلام و يك شب در خانه جناب زینب علیها السّلام دختر خود که در خانه عبدالله بن جعفر بود افطار می فرمود و زیاده از سه لقمه تناول نمی فرمود، از سبب آن حالت می پرسیدند می فرمود: امر خدا نزدیک شده است می خواهم خدا را ملاقات کنم و شکم من از طعام پر نباشد و بعضی نگاشته اند که يك روز از بالای منبر به جانب فرزندش امام حسن علیه السّلام نظری افکند و فرمود: ای ابا محمد! از این ماه رمضان چند روز گذشته است؟ عرض کرد: سیزده روز؛ پس به جانب امام حسین علیه السّلام نظری کرد و فرمود: ای ابا عبدالله از این ماه رمضان چند روز مانده؟ عرض کرد: هفده روز؛ پس حضرت دست بر محاسن شریف خود زد و در آن روز لحیه آن جناب سفید بود و فرمود: وَاللّٰهُ لَيَخْضِبُهُ اِبْدَمِهٖ اِذَا اُنْبَعَثَ اَشَقُّ يَهٗ ا؛ به خدا قسم که اشقی امت، این موی سفید را با خون سر خضاب خواهد کرد! پس این شعر را انشاد فرمود: شعر:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي = عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

واما کیفیت مقتل آن حضرت چنانکه جماعتی از بزرگان
 نقل کرده اند چنین است که گروهی از خوارج که از آن جمله عبدالرحمن بن
 ملجم بود بعد از واقعه نهروان در مکه جمع شدند و هر روز اجتماعی می
 کردند و انجمنی می ساختند و بر کشتگان نهروان می گریستند، يك روز در طی
 سخن همی گفتند: ابن ملجم لعین گفت: علی را من می کشم؛ و سخن بر این
 نهادند که شب نوزدهم ماه رمضان هنگام نماز بامداد که ایشان حاضر مسجد
 شوند در انجام این امر اقدام نمایند؛ ابن ملجم لعین به جانب کوفه
 روان شد وقتی عبدالرحمن بن ملجم به قصد قتل امیرالمؤمنین علیه السلام به
 کوفه آمد و در محله بنی کِنْدَه که قاعدین خوارج در آنجا جای داشتند فرود شد
 و لکن از خوارج قصد خویش را مخفی می داشت که مبدا منتشر شود در این
 ایام که به انتظار کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام روز به سر می برد وقتی به
 زیارت یکی از اصحاب خویش رفت در آنجا قَاطَم بنت اخضر تیمیه را
 ملاقات کرد و او و پدر و برادر او را که از جمله خوارج بود، خواستگاری قَاطَم
 کرد، قَاطَم گفت که چه مَهْر من خواهی کرد؟ گفت: هرچه بگوئی! گفت:
 صدق من سه هزار درهم و کنیزکی و غلامی و کشتن علی بن ابی طالب است!
 ابن ملجم دانست که آن ملعونه با او در مذهب موافقت دارد گفت: به خدا
 سوگند که من نیز به این شهر نیامده ام مگر برای این کار، قَاطَم گفت که من از
 قبیله خود جمعی را با تو همراه می کنم که تو را در این امر معاونت کنند، پس
 کس فرستاد به نزد وَرْدان بن مُجالد که از قبیله او بود و او را برای یاری ابن
 ملجم طلبید. و ابن ملجم نیز در این اوقات که مصمم قتل علی علیه السلام بود
 وقتی شبیب بن بَجْرَه را که از قبیله اشجع بود و مذهب خوارج داشت دیدار کرد

گفت : ای شیب ! در قتل علی ، مرا اعانت کنی ، شیب گفت : یابن ملجم !
 مادر به عزای تو بگرید اندیشه مرا هولناک کرده ای چگونه بدین آرزو
 دست توان یافت ؟ ابن ملجم گفت : چندین ترسان و بددل مباش در مسجد
 جامع کمین می سازیم و هنگام نماز فجر بروی می تازیم و کار او را با شمشیر
 می سازیم و دل خود را شفا می بخشیم. چندان از اینگونه سخن کرد که شیب
 را قوی دل ساخت و با خود همدست و همدستان نمود و او را با خود به نزد
 قَاطم برد و در این هنگام آن ملعونه در مسجد اعظم بود و قَبه و خیمه از برای
 او برپا کرده بودند و به اعتکاف مشغول بود، پس ابن ملجم از اتفاق شیب با
 خود، قَاطم را آگهی داد آن ملعونه گفت : هرگاه که خواستید او را
 به قتل آرید در اینجا به نزد من آئید؛ پس آن دو ملعون از مسجد بیرون
 شدند و چند روزی به سر بردند تا شب چهارشنبه نوزدهم رسید، پس ابن
 ملجم با شیب و وَرْدان به نزد قَاطم در مسجد حاضر شدند آن ملعونه
 بافته ای چند از حریر طلبید و بر سینه های ایشان محکم ببست و
 شمشیرهای زهر آب داده را بداد تا حمایل کردند و گفت چون مردان مرد
 انتها ز فرصت برید و چون هنگام رسید وقت را از دست ندهید؛ آن سه تن
 از نزد آن ملعونه بیرون شدند و در مقابل آن دری که حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام از آن داخل مسجد می شد، بنشستند و
 انتظار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را می بردند. و هم در این ایام که این
 سه ملعون به این خیال بودند وقتی اشعث بن قیس را دیدار کرده بودند و او را
 از عزم خویشتن آگهی داده بودند اشعث نیز اعانت ایشان را بر ذمه نهاده بود تا
 در این شب که لیلۀ نوزدهم بود او نیز حسب الوعدۀ خویش به نزد ایشان آمد.

و حُجْر بن عدی رحمه الله که از بزرگان شیعیان بود آن شب را در مسجد به
 سر می برد ناگهان به گوش او رسید که اشعث می گوید: یابن ملجم!
 در کار خویش بشتاب و سرعت کن در انجام حاجت خویش که صبح
 دمید و رسوا خواهی گردید. حُجْر از این سخن غرض ایشان را فهمید و با اشعث
 ، گفت : ای ... کار از حدّ گذشت چون به مسجد رسید صدای
 مردم را شنید که به قتل آن حضرت خبر می دهند.



اکنون بیان کنیم حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در آن شب : از امّ کلثوم نقل شده که فرمود چون شب نوزدهم ماه رمضان رسید پدرم به خانه آمد به نماز ایستاد، من برای افطار آن جناب طبقی حاضر گذاشتم که دو قرصه نان جو با کاسه ای از لبن و مقداری از نمک سوده در آن بود چون از نماز فارغ شد، چون آن طبق را نگریست بگریست و فرمود: ای دختر! برای من در یک طبق دو نانخورش حاضر کرده ای مگر نمی دانی که من متابعت برادر و پسر عم خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می کنم ؟ ای دختر! هرکه خوراک و پوشاک او در دنیا نیکوتر است ایستادن او در قیامت نزد حق تعالی بیشتر است ، ای دختر! در حلال دنیا حساب است و در حرام دنیا عذاب . پس برخی از زهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را تذکره فرمود آنگاه فرمود: به خدا سوگند افطار نکنم تا از این دو خورش ، یکی را برداری ؛ پس من کاسه لبن را برداشتم و آن حضرت اندکی از نان جو با نمک تناول فرمود و حمد و ثنای الهی به جا آورد و برخاست و به نماز ایستاد پیوسته مشغول رکوع و سجود بود و تضرّع و ابتهال به درگاه خالق متعال می نمود و نقل شده که آن حضرت در آن شب بسیار از بیت خود بیرون می رفت و داخل می شد و به اطراف آسمان نظری کرد و اضطراب می نمود و تضرّع و زاری می کرد و سوره یس را تلاوت فرمود و می گفت : اَللّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ ؛ یعنی خداوندا مبارک گردان برای من مرگ را، بسیار می گفت : اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و کلمه مبارکه لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ را بسیار مکرر می کرد و بسیار صلوات می فرستاد و استغفار می نمود.

و ابن شهر آشوب و غیره روایت کرده اند که حضرت در تمام آن شب بیدار بود و برای نماز شب بیرون رفت به خلاف عادت همیشه خویش .

امّ کلثوم عرض کرد: ای پدر! این بیداری و اضطراب شما در این شب برای چیست ؟ فرمود: در صبح این شب من شهید خواهم شد! عرض کرد: بفرمائید جعه به مسجد رود و با مردم نماز گزارد، (جعه فرزند هبیره است و مادرش امّ هانی خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام است) فرمود: (بگوئید جعه به مسجد رود و با مردم نماز گزارد)؛ پس بی توانی فرمود که از قضای الهی نمی توان گریخت و خود آهنگ رفتن به مسجد نمود.

و روایت شده که در آن شب آن حضرت بیدار بود و بسیار بیرون می رفت و به آسمان نظر می افکند و می فرمود: به خدا قسم که دروغ نمی گویم و دروغ به من گفته نشده این است آن شبی که مرا وَعْدَه شهادت داده اند، پس به مضجع خویش برمی گشت پس زمانی که فجر طالع شد (ابن نَبَاح) مؤدّن آن حضرت درآمد و ندای نماز در داد، حضرت به آهنگ مسجد برخاست چون به صحن خانه آمد مرغابیان چند که در خانه بودند به خلاف عادت از پیش روی آن حضرت درآمدند و پرمی زدند و فریاد و صیحه می کردند بعضی خواستند که ایشان را برانند حضرت فرمود: (دَعَوْهُنَّ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ) یعنی بگذارید ایشان را به حال خود همانا ایشان صیحه زندگاند که از پی ، نوحه کنندگان دارند. و به روایتی ام کلثوم یا امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای پدر! چرا فال بد می زنی ؟ فرمود: فال بد نمی زنم ولکن دل شهادت

می دهد که کشته می شوم یا آنکه فرمود: این سخن حقی بود که به زبانم جاری شد؛ آنگاه سفارش مرغابیان را به امّکلثوم نمود و فرمود: ای دخترک من ! به حق من بر تو که اینها را رها کنی ؛ زیرا که محبوس داشتی چیزی را که زبان ندارد و قادر نیست بر سخن گفتن ، هرگاه گرسنه یا تشنه شود پس آنها را غذا ده و سیراب کن و اگر نه رها کن بروند و از گیاههای زمین بخورند و چون به در خانه رسید قلاب ، در کمر بند آن حضرت بند شد و از کمر مبارکش باز شد حضرت کمر را محکم بست و اشعاری چند انشاد کرد که از جمله این دو بیت است :

(مورّخ امین (مسعودی) گفته در خانه آن حضرت از تنه درخت خرما بود و چون خواست بیرون برود در باز نمی شد و مشکل شده بود فتح ، آن حضرت در را از جا کند و کناری نهاد و ازار خود بگشود و محکم بست و این دو شعر را انشاد فرمود:

أَشَدُّ حَيَاظِمَكَ لِلْمَوْتِ = فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيَا

وَلَا تَجْزَعُ عَنِ الْمَوْتِ = إِذَا حَلَّ بِنَادِيكَ

وَلَا تَغْتَرَّ بِالذَّهْرِ = وَإِنْ كَانَ يُوَافِيكَ

كَمَا أَضْحَكَكَ الذَّهْرُ = كَذَاكَ الذَّهْرُ يُبْكِيكَ

مضمون اشعار آنکه : ای علی ! ببند میان خود را برای مرگ ، پس همانا مرگ ترا ملاقات خواهد نمود، و جَزَع مکن از مرگ وقتی که نازل شود به منزل تو، و مغرور مشو به دنیا هر چند با تو موافقت نماید، همچنان که دهر ترا خندان گردانیده است ، همچنین ترا به گریه خواهد

درآورد؛ پس گفت: الهی مرگ را بر من مبارك كن و لقاءى خود را بر من خجسته فرماى.

أَمْ كَلُثُومٌ از شنیدن این كلمات فریاد و اَبْتَاهُ و وَاَعْوَتْ اَهْ برداشت و امام حسن عليه السلام از قفاى پدر بیرون رفت چون به آن حضرت رسید عرض کرد همى خواهم با شما باشم، حضرت فرمود که ترا سوگند مى دهم به حَقِّى که از برای من است بر تو که برگردى، امام حسن عليه السلام به خانه باز شد و با امّ کَلُثُومِ محزون و غمگین نشستند و بر احوال و اقوالی که از پدر بزرگوار مشاهده کرده بودند مى گریستند.

و از آن سوى امیرالمؤمنین عليه السلام وارد مسجد گشت و قنديل هاى مسجد خاموش بود، آن حضرت در تاریكى ركعتی چند نماز بگذاشت و لَحْتی مشغول تعقیب گشت، آنگاه بر بام مسجد آمد و انگشتان مبارك بر گوش نهاد و بانگ اذان در داد و چون آن حضرت اذان مى گفت هیچ خانه در كوفه نبود مگر آنكه صدای اذانش به آنجا مى رسید، آنگاه از مَاءِ ذَنَهْ به زیر آمد و خدای را تقدیس و تهلیل مى گفت و صلوات مى فرستاد آنگاه از بام به زیر آمد و این چند بیت را قرائت فرمود:

خَلُّوا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجَاهِدِ = فِي اللَّهِ ذِي الْكُتُبِ وَذِي الْمَشَاهِدِ

فِي اللَّهِ لَا يَعْْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ = وَيُوقُظُ النَّاسَ إِلَى الْمَسَاجِدِ

پس به صحن مسجد درآمد و همى گفت: الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ و خفتگان را برای نماز از خواب بر مى انگيخت و ابن ملجم ملعون در تمام آن شب بیدار بود و در آن امر عظیم که اراده داشت تفکر مى کرد؛ این هنگام که امیرالمؤمنین عليه

السلام خفتگان را برای نماز بیداری کرد و نیز در میان خفتگان به روی در افتاده بود و شمشیر مسموم خود را در زیر جامه داشت، چون امیرالمؤمنین علیه السلام بدو رسید فرمود: برخیز! برای نماز و چنین خواب که این خواب شیاطین است، بردست راست بخواب که خواب مؤمنان است یا به طرف چپ بخواب که خواب حکماء است و بر پشت بخواب که خواب پیغمبران است.

آنگاه فرمود: قصدی در خاطر داری که نزدیک است از آن آسمانها فرو ریزد و زمین چاك شود و کوهسارها نگون گردد و اگر بخواهم می توانم خبر داد که در زیر جامه چه داری! و از او در گذشت و به محراب رفت و به نماز ایستاد. و اما ابن ملجم با اینکه گَرَّةً بَعْدَ كَرَّةٍ گوشزد او گشته بود که امیرالمؤمنین علیه السلام را اشقای امت شهید می کند و گاهی قَطام را می گفت می ترسم من آن کس باشم و بر آرزو نیز دست نیابم. و آن شب تا بامداد در اندیشه این امر عظیم بود عاقبت سیلاب شقاوت او این خیالات گوناگون را چون خس و خاشاک به طوفان فناداد و عزم خویش را در قتل امیرالمؤمنین علیه السلام درست کرد و بیامد در پهلوی آن استوانه که در پهلوی محراب بود جای گرفت، و زردان و شَبیب نیز در گوشه ای خزیدند،



چون امیرالمؤمنین علیه السلام در رکعت اول سراز سجده برداشت ، شیب ابن بَجْرَه اول آهنگ قتل آن حضرت کرد و بانگ زد که :
 اللَّهُمَّ احْكُم بِي اَعْلٰى لَا لَكَ وَلَا لَا صَاحِبَکَ؛ یعنی حکم خاص خداوند
 است تو نتوانی از خویشتن حکم کنی و کار دین را به حکومت حاکمین
 بازگذاری . این بگفت و تیغ را براند شمشیر او بر طاق آمد و خطا کرد. از پس
 او، ابن ملجم آمد بی توانی شمشیر خود را حرکتی داد این کلمات بگفت و
 شمشیر بر فرق آن حضرت فرود آورد و از قضا ضربت او به جای زخم
 عمرو بن عبدود آمد و تا موضع سجده را بشکافت آن حضرت فرمود: بِسْمِ اللَّهِ
 وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ.

سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم ! و صیحه شریفه اش بلند شد که
 فرزند یهودیه ابن ملجم مرا کشت او را ماءخوذ دارید، اهل مسجد چون
 صدای آن حضرت شنیدند در طلب آن ملعون شدند و صداها بلند شد و حال
 مردم دیگرگون شده بود پس همه به سوی محراب دویدند که آن حضرت در
 محراب افتاده و فَرَّقَ مبارکش شکافته شده و خاك برمی گیرد و بر مواضع
 جراحت می ریزد و این آیه مبارکه می خواند :

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰى .

یعنی از زمین خلق کردم شما را و در زمین برمی گردانم شما را و از زمین
 بیرون می آورم شما را بار دیگر؛ پس فرمود که آمد امر خدا و
 راست شد گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم ؛ مردمان دیدند
 که خون سرش بر روی و محاسن شریفش جاری است و ریش مبارکش به خون
 خضاب شده و می فرماید:

هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ اَيْنَ هَمَانِ وَعَدَهُ اسْتَكَهَ خُدا وَ رَسولَ صَلّى
اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِهِ مِنْ دادِهِ اَنْد؛

وهم هنگام ضربت ابن مُلجم بر فرق آن حضرت زمین بلرزید و دریاها
به موج آمد و آسمانها متزلزل گشت و درهای مسجد به هم
خورد و خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و باد سیاهی سخت بوزید
که جهان را تاریک ساخت و جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا در داد
چنانکه مردمان بشنیدند و گفت: تَهْدَمَتْ وَاللّهُ اَرْكَانُ الْهُدَى وَانْطَمَسَتْ
اَعْلَامُ النَّبِيِّ وَانْفَصَمَتِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى قُتِلَ
الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَى قُتِلَ عَلَى الْمُرْتَضَى قُتِلَ اشَقَى الْاَشْقِيَاءِ؛

به خدا سوگند که در هم شکست ارکان هدایت و تاریک شد ستاره های علم
نبوت و برطرف شد نشانه های پرهیزکاری و گسیخته شد عرو
الوئقای ال هی و کشته شد پسر عمّ محمد مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله
و سَلَّمَ و شهید شد سید اوصیاء علی مرتضی شهید کرد او را بدبخت ترین
اشقیاء.

چون امّ کلثوم این صدا را شنید طپانچه بر روی خود زد و گریبان چاک
کرد و فریاد برداشت و اَبْتَاهُ وَاَعْلِيَاهُ وَاَمَحْمَدَاهُ پَسِ حَسَنَيْنِ
علیهما السّلام از خانه به سوی مسجد دویدند، دیدند که مردم نوحه و فریادی
کنند و می گویند: وَاِماماهُ وَاَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ به خدا سوگند که شهید شد امام
عابد مجاهد که هرگز اصنام و اوثان را سجده نکرد و شبه مردم بود به
رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سَلَّمَ پس چون داخل مسجد شدند
فریاد و اَبْتَاهُ وَاَعْلِيَاهُ برآوردند و می گفتند کاش مرده بودیم و این روز را

نمی دیدیم؛ چون به نزدیک محراب آمدند پدر بزرگوار خویش را دیدند که در میان محراب در افتاده. و ابوجعه و جماعتی از اصحاب و انصار آن حضرت حاضرند و همی خواهند تا مگر آن حضرت را بر پا دارند تا با مردم نماز گزارد و او توانائی ندارد، پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را به جای خود باز داشت که با مردم نماز گزارد و آن حضرت نماز خویش را نشسته تمام کرد و از زحمت زهر و شدت زخم به جانب یمین و شمال متمایل می گشت، چون امام حسن علیه السلام از نماز فارغ شد سر پدر را در کنار گرفت و همی گفت: ای پدر! پشت مرا شکستی چگونه ترا به این حال توانم دید؟ امیر المؤمنین علیه السلام چشم بگشود و فرمود: ای فرزند! از پس امروز پدر ترا رنجی و آلمی نیست، اینک جدّ تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و جدّه تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا علیها السلام و حوریان بهشت حاضرند و انتظار پدر ترا دارند تو شاد باش و دست از گریستن بدار که گریه تو، ملائکه آسمان را به گریه در آورده است؛ پس با ردای امیر المؤمنین علیه السلام جراحت سر را محکم ببستند و آن حضرت را از محراب به میان مسجد آوردند و از آن سوی، خبر شهادت امیر المؤمنین علیه السلام در شهر کوفه پراکنده شد زن و مرد آن بلده به سوی مسجد شتاب کردند، امیر المؤمنین علیه السلام را دیدند که سرش در دامن امام حسن علیه السلام است. و با آنکه جای ضربت را محکم بسته اند خون از آن می ریزد و گلگونه مبارکش از زردی به سفیدی مایل شده است به اطراف آسمان نظرمی کند و زبان مبارکش به تسبیح و تقدیس الهی مشغول است و می گوید:

إِلَهِی أَسْأَلُكَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِیَاءِ وَالْأَوْصِیَاءِ وَأَعْلَى دَرَجَاتِ جَنَّةِ الْمَأْوِی.

پس زمانی مدهوش شد و امام حسن علیه السلام بگریست و از قَطراتِ عِبَرَاتِ آن حضرت که بر روی پدر بزرگوارش ریخت آن حضرت به هوش آمد و چشم بگشود و فرمود: ای فرزند! چرا می گری و جَرَع می کنی؟ همانا تو بعد از من به زهر ستم شهید می شوی و برادرت حسین به تیغ و هر دو تن به جَدِّ و پدر و مادر خود ملحق خواهید شد. آنگاه امام حسن علیه السلام از قاتل پدر پرسش کرد، فرمود: مرا پسرِ یهودیّه عبدالرحمن بن مُلْجَم مُرادِی ضربت زد و اکنون او را به مسجد درآورند و اشاره کرد به باب کِنْدَه و پیوسته زهر شمشیر بر بدن آن حضرت سَرِیّان می کرد و آن حضرت را بی خویشتنی می نمود و مردمان به باب کِنْدَه می نگریستند و بر امیرالمؤمنین علیه السلام می گریستند که ناگاه صدائی از دَرِ مسجد بلند شد و ابن ملجم را دست بسته از باب کِنْدَه به مسجد درآوردند و مردمان گوش و گردن او را با دندان می گزیدند و بر رویش می زدند و آب دهان بر روی نحسش می افکندند و او را همی گفتند: وای بر تو! ترا چه بر این داشت که امیرالمؤمنین علیه السلام را کشتی و رُکْنِ اسلام را در هم شکستی؟! و او خاموش بود چیزی نمی گفت و مردم را هر ساعت آتش خشم افروخته تری گشت و همی خواستند او را با دندان پاره پاره کنند. حُذِیْفَه نَحْعِی با شمشیر کشیده از پیش روی می شتافت و مردم را می شکافت تا او را به حضور حضرت امام حسن علیه السلام آوردند، چون نظر آن حضرت بر او افتاد فرمود: ای ملعون! کشتی امیرالمؤمنین و امام المسلمین را به جای آنکه ترا پناه داد و ترا

بر دیگران اختیار کرد و عطاها فرمود، آیا بد امامی بود از برای تو و جزای نیک های او به تو این بود که دادی؟!.

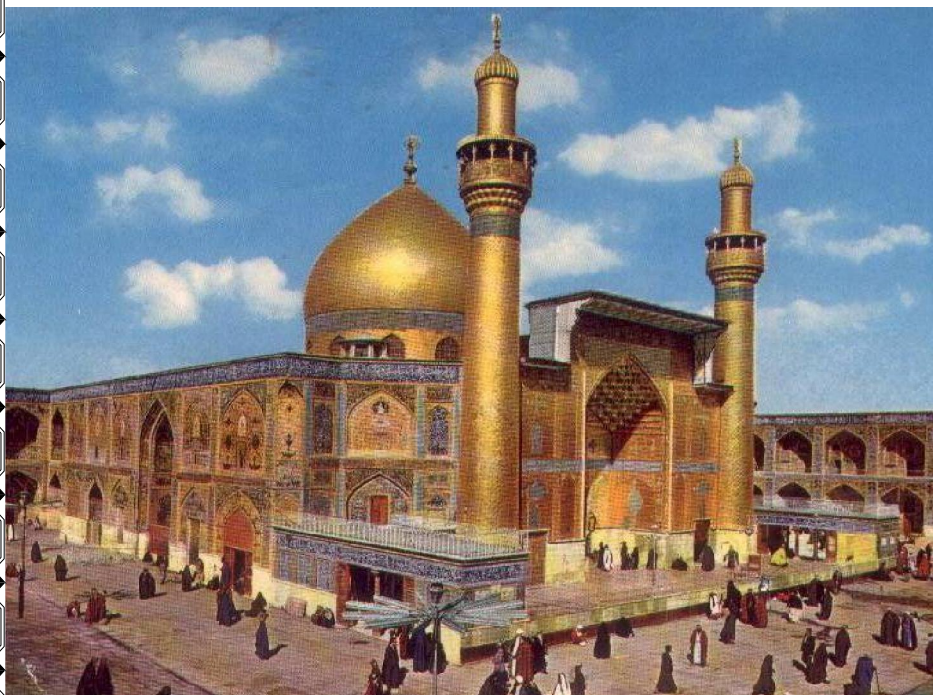
ابن ملجم همچنان سر به زیر افکنده بود و سخن نمی گفت، پس در آن وقت صداهای مردم به گریه و نوحه بلند شد، پس امام حسن علیه السلام پرسید از آن مردی که آن ملعون را آورده بود، که این دشمن خدا را در کجا یافتی؟ پس آن مرد حکایت یافتن ابن ملجم را برای آن حضرت نقل نمود، پس امام حسن علیه السلام فرمود: حمد و سپاس خداوندی را سزا است که دوست خود را یاری کرد و دشمن خود را مخدول و گرفتار نمود. بعد از لحقی امیرالمؤمنین علیه السلام چشم بگشود و این کلمه می فرمود:

اِرْفُتُّوْا يَ اَمَلَايْكَةَ رَبِّيْ ؛ یعنی ای فرشتگان خدا، با من رفق و مدارا کنید. آنگاه امام حسن علیه السلام به آن حضرت عرض کرد: این دشمن خدا و رسول و دشمن تو، ابن ملجم است که حق تعالی ترا بر او نیرو داد و در نزد تو حاضر ساخت. امیرالمؤمنین علیه السلام به جانب آن ملعون نگریست و به صدای ضعیفی فرمود : یابن ملجم ! امری بزرگ آوردی و مرتکب کار عظیم گشتی ، آیا من از بهر تو بد امامی بودم که مرا چنین جزا دادی ؟ آیا من ترا مؤردِ مرحمت نکردم و از دیگران برنگزیدم ؟ آیا به تو احسان نکردم و عطای تو را افزون نکردم با آنکه می دانستم که تو مرا خواهی کشت لکن خواستم حجت بر تو تمام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد و نیز خواستم که از این عقیدت برگردی و شاید از طریق ضلالت و گمراهی روی بتابی ، پس شقاوت بر تو غالب شد تا مرا بکشتی ، ای شقی ترین اشقیاء ! ابن ملجم این وقت بگریست و گفت : اَفَاَنْتَ تُنْفِذُ مَنْ فِي النَّارِ ؛ یعنی

آیا تو نجات می توانی داد کسی را که در جهنم است و خاصّ آتش است؟
 آنگاه حضرت سفارش او را به امام حسن علیه السّلام کرد و فرمود: ای پسر!
 با اسیر خود مدارا کن و طریق شفقت و رحمت پیش دار، آیا نمی بینی
 چشمهای او را که از ترس چگونه گردش می کند و دلش چگونه مضطرب می
 باشد؟ امام حسن علیه السّلام عرض کرد: این ملعون ترا کشته است و
 دل ما را به درد آورده است امر می کنی که با او مدارا کنیم؟! فرمود: ای
 فرزند! ما اهل بیت رحمت و مغفرتیم، پس بخوران به او از آنچه خود می
 خوری و بیاشام او را از آنچه خود می آشامی، پس اگر من از دنیا رفتم از
 او قصاص کن و او را بکش و جسد او را به آتش نسوزان و او را مُثله
 مکن - یعنی دست و پا و گوش و بینی و سایر اعضای او را قطع
 مکن - که من از جدّ تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم
 شنیدم که فرمود: مثله مکنید اگر چه به سگ گزنده باشد. و اگر زنده
 ماندم من خود داناترم که با او چه کار کنم و من اوّلی می باشم به عفو کردن؛
 چه ما اهل بیقی می باشیم که با گناهکار در حق ما جز به عفو و کرم رفتار
 دیگر ننمائیم. این وقت آن حضرت را از مسجد برداشته با نهایت ضعف و بی
 حالی آن جناب را به خانه بردند و ابن ملجم را دست به گردن بسته در خانه
 محبوس داشتند و مردمان در گرد سرای آن حضرت فریاد گریه و
 عویل در هم افکندند و نزدیک بود که خود را هلاک کنند و حضرت امام
 حسن علیه السّلام در عین گریه و زاری و ناله و بی قراری با پدر بزرگوار
 خود گفت: ای پدر! بعد از تو برای ما که خواهد بود مصیبت تو
 برای ما امروز مثل مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است،

گویا گریه را از برای مصیبت تو آموخته ایم؛ پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نور دیده خود را به نزدیک خویش طلبید و دیده های او را دید که از بسیاری گریه مجروح گردیده پس به دست مبارك خود آب از چشمان حسن علیه السلام پاك كرد و دست بردل مبارکش نهاد و فرمود: ای فرزندان! خداوند عالمیان دل ترا به صبر ساکن فرماید و مزد تو و برادران ترا در مصیبت من عظیم گرداند و ساکن فرماید اضطراب ترا و جریان آب دیدگان ترا، پس به درستی که خداوند مزد می دهد ترا به قدر مصیبت تو؛ پس آن حضرت را در حجره ای نزدیک مصلای خود خوابانیدند، زینب و ام کلثوم آمدند و در پیش آن حضرت بنشستند و نوحه و زاری برای آن حضرت می کردند و می گفتند که بعد از تو کودکان اهل بیت را که تربیت خواهد کرد؟ و بزرگان ایشان را که محافظت خواهد نمود؟ ای پدر بزرگوار! اندوه ما بر تو دور و دراز است و آب دیده ما هرگز ساکن نخواهد شد! پس صدای مردم از بیرون حجره بلند شد به ناله و آب از دیده های آن حضرت جاری شد و نظر حسرت به سوی فرزندان خود افکند و حسنین علیهما السلام را نزدیک خود طلبید و ایشان را در برکشید و رویهای ایشان را می بوسید شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده اند از اصبع بن نباته که چون حضرت امیرالمؤمنین دید که اصبع کریان است فرمود: «اصبع! گریه مکن که من راه بهشت در پیش دارم، گفتم: فدای تو شوم می دانم که تو به بهشت می روی من بر حال خود و بر مفارقت تو می گریم انتهی .

بالجمله؛ پس ساعتی مدهوش شد به سبب زهری که در بدن مبارکش جاری شده بود چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به سبب زهری که به او داده بودند گاهی مدهوش می شد و گاهی به هوش بازمی آمد،



چون امیرالمؤمنین علیه السلام به هوش آمد امام حسن علیه السلام کاسه ای از شیر به دست آن حضرت داد، حضرت گرفت اندکی تناول فرمود و بقیه آن را برای ابن ملجم امر فرمود، دیگر باره سفارش کرد به حضرت امام حسن علیه السلام در باب اکل و شربه آن ملعون.

شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که چون ابن ملجم را به حبس بردند ام
 کلثوم گفت : ای دشمن خدا! امیرالمؤمنین علیه السلام را کشتی ؟
 امیدوارم که آن حضرت از این ضربت شفا یابد و حق تعالی ترا در دنیا و آخرت
 معذب دارد؛ ابن ملجم گفت که آن شمشیر با هزار درهم خریده ام و هزار
 درهم دیگر داده ام که آن را به زهر آب داده اند و ضربتی بر او زده ام که
 اگر میان اهل زمین قسمت کنند آن ضربت را هر آینه همه را هلاک کند !
 ابوالفرج نقل کرده که به جهت معالجه زخم امیرالمؤمنین علیه السلام اطباء
 کوفه را جمع کردند و عالم تر آنان در عمل جراحی شخصی بود که او را اثیر بن
 عمرو می گفتند، چون در جراحت امیرالمؤمنین علیه السلام نگریست
 شش گوسفندی طلبید که تازه و گرم باشد، چون آن شش را حاضر کردند
 رگی از آن بیرون کشید آنگاه او را در شکاف زخم کرد و در آن دمید تا اطرفش
 به اقصای جرحت رسید و لحقی بگذاشت پس برداشت و در آن نظر کرد
 بعضی از سفیدی مغز سر آن حضرت را در آن دید آن وقت به امیرالمؤمنین
 علیه السلام عرض کرد که وصیت خود را بکن که ضربت این دشمن خدا
 کار خود را کرده و به مغز سر رسیده و دیگر کار از تدبیر بیرون شده
 از محمد بن حنفیه روایت شده که چون شب بیستم ماه مبارک رمضان شد
 اثر زهر به قدمهای مبارک پدرم رسید و در آن شب نشسته نمازی کرد و به
 ما وصیتهای می کرد و تسلی می داد تا آنکه صبح طالع شد، پس مردم را رخصت
 داد که به خدمتش برسند، مردمان می آمدند و سلام می کردند و جواب می
 فرمود و می فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْتَقِدُونِي؛ سؤال کنید و بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید، و سؤالهای خود را سبک کنید برای مصیبت امام خود. مردم خروش برآوردند و سخت بنالیدند. حُجْر بن عَدی برخاست و شعری چند در مصیبت امیرالمؤمنین علیه السلام انشاد کرد؛ چون ساکت شد آن حضرت فرمود: ای حُجْر! چون باشد حال تو گاهی که ترا بطلبند و تکلیف نمایند که از من برائت و بیزاری جوئی؟ عرض کرد: به خدا قسم! اگر مرا با شمشیر پاره پاره کنند و به آتش عذاب نمایند از تو بیزاری نجویم. فرمود: تو به هر خیر موفق باشی، خداوندت از آل پیغمبر جزای خیر دهد. آنگاه شربتی از شیر طلبید و اندکی بیاشامید و فرمود که این آخر روزی من است از دنیا، اهل بیت به های های بگریستند.

نقل شده که مردی ابن ملجم را گفت: ای دشمن خدای! خوشدل مباش که امیرالمؤمنین علیه السلام را بهبودی حاصل شود؛ آن ملعون گفت: پس امّ کلثوم بر چه کسی می گرید، بر من می گرید یا بر علی سوگواری می کند؟ سوگند به خدای که این شمشیر را با هزار درهم خریدم و با هزار درهم آن را به زهر سیراب ساختم و هر نقصان که داشت به اصلاح آوردم و با چنان شمشیر ضربتی بر علی زدم که اگر قسمت کنند آن ضربت را بر اهل مشرق و مغرب همگان بمیرند! بالجمله؛ چون شب بیست و یکم شد فرزندان و اهل بیت خود را جمع کرد و ایشان را وداع کرد و فرمود که خدا خلیفه من است بر شما او بس است مرا و نیکو و کیلی است و ایشان را وصیت به خیرات فرمود و در آن شب اثر زهر بر بدن مبارکش بسیار ظاهر شده بود هر چند خوردنی و

آشامیدنی آوردند تناول نفرمود و لبهای مبارکش به ذکر خدا حرکت
 می کرد و مانند مروارید عرق از جبین نازنینش می ریخت و به دست
 مبارك خود پاك می کرد و می فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم که چون وفات مؤمن نزدیک می شود عرق می کند جبین او
 مانند مروارید تر و ناله او ساکن می شود. پس صغیر و کبیر فرزندان خود
 را طلبید و فرمود که خدا خلیفه من است بر شما، شما را به خدا می
 سپارم؛ پس همه به گریه افتادند، حضرت امام حسن علیه السلام گفت:
 ای پدر! چنین سخن می گوئی که گویا از خود ناامید شده ای؟ فرمود: ای
 فرزند گرامی! يك شب پیش از آنکه این واقعه بشود جدّت رسول خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم از آزارهای این امت با او شکایت
 کردم، فرمود: نفرین کن بر ایشان، پس گفتم: خداوندا! بدل
 من بدان را بر ایشان مسلط کن و بدل ایشان بهتر از ایشان مرا روزی
 گردان، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای دعای
 ترا مستجاب کرد بعد از سه شب ترا به نزد من خواهد آورد؛ اکنون سه شب
 گذشته است، ای حسن! ترا وصیت می کنم به برادرت حسین و فرمود که
 شماها از من اید و من از شمایم؛ آنگاه رو کرد به فرزندان دیگر که غیر
 از فاطمه بودند و ایشان را وصیت فرمود که مخالفت حسن و حسین نکنید،
 پس گفت حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید امشب از میان شما می
 روم و به حبیب خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ملحق می شوم
 چنانچه مرا وعده داده است.

شیخ مفید و شیخ طوسی از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده اند
 که فرمود چون پدر بزرگوار مرا هنگام وفات رسید چنین ما را وصیت
 کرد که این چیزی است که وصیت می کند به آن علی بن ابی
 طالب برادر و پسر عم و مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم،
 اوّل وصیت من این است که شهادت می دهم به وحدانیت خدا و اینکه
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده خدا و رسول و برگزیده
 اوست و خدا او را به علم خویش اختیار کرد و او را پسندید و گواهی می دهم
 که خدا مردگان را از گور خواهد برانگیخت و از اعمال مردم
 پرسش خواهد نمود و دانا است به آنچه در سینه های مردم پنهان است، ای
 فرزند من حسن! ترا وصیت می کنم بدانچه رسول خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم مرا وصیت فرمود و تو کافی هستی از برای وصایت،
 چون من از دنیا بروم و امت با تو در طریق مخالفت باشند ملازم خانه خود
 باش و بر خطیئه خود گریه کن و دنیا را مقصود بزرگ خویش مساز و در
 طلبش متاز و نماز را در اوّل وقت آن به پا دار و زکات را در وقت خود به
 اهلش برسان و در کارهای شبهه ناک خاموش باش و هنگام خشم و رضا به
 عدل و اقتصاد رفتار کن و با همسایگان نیکو سلوک کن و مهمان را گرامی
 دار و بر ارباب مشقت و بلا ترحم کن و صله رحم کن و مسکینان را
 دوست دار و با ایشان مجالست کن و تواضع و فروتنی کن که
 آن افضل عبادات است و آرزو و آمال خویش را کوتاه کن و مرگ را یاد می
 کن و ترك كن دنیا را و طریقه زهد پیش آر؛ زیرا که تورهینه مرگی و
 هدف بلائی و افکنده رنج و عنائی و ترا وصیت می کنم به خشیت و ترس از

خداوند جبّار در پنهان و آشکار و نهی می کنم ترا از آنکه بی اندیشه و
 تاءمّل در گفتن و کردن سرعت کنی و در کار آخرت ابتدا و
 تعجیل نما و در امر دنیا تاعنی و مسامحه نما تا رشد و صلاح تو در آن بر
 تو معلوم شود. و پیرهیز از جاهائی که محلّ تهمت است و از
 مجلسی که گمان بد به اهل آن برده می شود؛ چه همانا همنشین بد
 ضرر می زند همنشین خود را، ای فرزند من! از برای خدا کار می کن و از
 فحش و هرزه گوئی زبان خود را زجر میکن و امر به معروف و نهی از منکر
 کن و با برادران دینی از برای خدا برادری کن و صالح را به جهت صلاح
 او دوست میدار و با فاسقان مدارا کن که ضرر به دین تو
 نرسانند و در دل، ایشان را دشمن دار و کردار خود را از کردار
 ایشان جدا کن تا آنکه مثل ایشان نباشی. و در معبر و راهها منشین
 و با سفیهان و جاهلان مجادله و ممارات مکن و در معیشت خود میانه روی
 کن و در عبادت خویش نیز به طریق اقتصاد باش و بر تو باد در عبادات به
 عبادتی که بر آن مداومت نمائی و طاقت آن داشته باشی و خاموشی اختیار
 کن تا از مفساد زبان سالم بمانی و زاد خویش را در سفر آخرت از پیش
 فرست و یادگیر نیکوئیها و خیر را تا دانا باشی و ذکر کن خدا را
 در همه حال و بر خُردان اهل خویش رحم کن و پیران ایشان را توقیر و
 تعظیم کن و هیچ طعمای را مخور تا آنکه پیش از خوردن از آن، قدری
 تصدق کنی و بر تو باد به روزه داشتن که آن زکات بدن و سپر آتش جهنّم است
 و با نفس خود جهاد می کن و از جلیس خود در حذر باش و از دشمن اجتناب
 جوی و بر تو باد به مجالسی که ذکر خدا در آن می شود و دعا بسیار کن.

اینها وصیتهای من است و من در نصیحت تو ای فرزند تقصیر نکردم ، اینك هنگام مفارقت و جدائی است ، ترا وصیت می کنم که با برادر خود محمد نیکوئی کنی ؛ چه او برادر و فرزند پدر توست و می دانی که من او را دوست می دارم و اما برادرت حسین ، پس پسر مادر تو و برادر اعیانی توست و ترا در باب او احتیاج به وصیت نیست و خداوند خلیفه من است بر شما و از او مسئلت می کنم که احوال شما را به اصلاح آورد و شرّ ستمکاران و طاغیان را از شما بگرداند، بر شما است که شکیبائی کنید و پای اصطبار استوار دارید تا امر خدا نازل شود و فرح شما در رسد و نیست قوّت و قدرتی مگر به خداوند علیّ عظیم .

به روایت سابقه چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام وصیتهای خود را به امام حسن علیه السّلام نمود پس فرمود: ای حسن ! چون من از دنیا بروم مرا غُسل ده کفن میکن و حنوط کن به بقیّه حنوط جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که از کافور بهشت است و جبرئیل آن را آورده بود برای آن حضرت و چون مرا بر روی سریر گذارید پیش روی سریر را حمل نکنید بلکه دنبال او را بگیرید و به هر سو که سریر می رود متابعت کنید و به هر موضع که بایستد بدانید قبر من آنجا است ، پس جنازه مرا بر زمین گذارید و توای حسن ، بر من نماز کن و هفت تکبیر بگویی و بدان که هفت تکبیر جز بر من حلال نباشد الاّ بر فرزند برادرت حسین که او قائم آل محمد و مهدی این امت است و ناراحتی های خلق را او درست خواهد کرد؛ و چون از نماز بر من فارغ شدی جنازه را از موضع خود بردار و خاک آنجا را حفر کن

قبر‌کنده و لحدی ساخته و تخته چوبی منقّر خواهی یافت که پدرم حضرت نوح برای من ساخته ، پس مرا بر روی آن تخته بگذار و هفت خشت ساخته بزرگ آنجا خواهی یافت آنها را بر روی من بچین ، پس اندکی صبر کن آنگاه يك خشت را بردار و به قبر نظر كن ، خواهی یافت که من در قبر نیستم ؛ زیرا که به جدّ تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم ملحق خواهم شد؛ چه اگر پیغمبری را در مشرق به خاک سپرند و وصی او را در مغرب مدفون سازند البته حق تعالی روح و جسد پیغمبر را با روح و جسد وصی او جمع نماید و پس از زمانی از هم جدا شوند و به قبرهای خویش برمی گردند، پس آنگاه قبر مرا با خاک انباشته کن و آن موضع را از مردم پنهان کن و چون روز روشن شود نعشی بر ناقه حمل کن و بده به کسی که به جانب مدینه کشد تا مردمان ندانند که من در کجا مدفونم .

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام مروی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام امام حسن را فرمود: از برای من چهار قبر در چهار موضع حفر کن : یکی در مسجد کوفه ، دوم در میان رَحْبَه ، سوم در نجف ، چهارم در خانه جُعْدَة بن هُبیره تا کس در قبر من راه نبرد.

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام با فرزندان خود فرمود: زود باشد که فتنه ها از هر جانب رو به شما آورد و منافقان این اُمّت کینه های دیرینه خود را از شما طلب نمایند و انتقام از شما بکشند، پس بر شما باد به صبر که عاقبت صبر، نیکو است ؛ پس رو به جانب حَسَنَیْن علیهما السّلام نمود فرمود که بعد از من بر خصوص شما فتنه های بسیار واقع خواهد شد از جهت های مختلفه ، پس صبر کنید تا خدا حکم کند میان شما و دشمنان شما و او

بهترین حکم کنندگان است پس به امام حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: ای ابا عبدالله! ترا این امت شهید می کنند پس بر تو باد به تقوی و صبر در بلاد پس لختی بی هوش شد چون به هوش آمد فرمود: اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عم من حمزه و برادر من جعفر نزدیک من آمدند و گفتند زود بشتاب که ما مشتاق و منتظر توایم! پس دیده های مبارک خود را گردانید و به اهل بیت خود نظر کرد و فرمود که همه را به خدا می سپارم خدا همه را به راه حق و راست دارد و از شر دشمنان حفظ نماید، خدا خلیفه من است بر شما و خدا بس است برای خلافت و نصرت، آنگاه فرمود: بر شما باد سلام ای فرشتگان خدا! ثُمَّ قَالَ :

(لِيُثِلَ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ) = (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ) از برای مثل این مقام و منزلت باید عمل کنند عمل کنندگان، به درستی که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است. پس جبین مبارکش در عرق نشست و چشم های مبارک را بر هم گذاشت و دست و پای را به جانب قبله کشید و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. این بگفت و به قدم شهادت به سوی جنت خرامید صلوات الله علیه و لعنة الله على قاتليه. و این واقعه هایلّه در شب جمعه بیست و یکم شهر رمضان سال چهلّم از هجرت بود.

پس در آن حال صدای شیون و گریه از خانه آن حضرت بلند شد پس اهل کوفه دانستند که مصیبت آن حضرت واقع شده از تمامی شهر کوفه صدای شیون و گریه بلند شد مانند روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت فرموده بود و نیز در آن شب آفاق آسمان

متغیّر گشت و زمین بلرزید و صدای تسبیح و تقدیش فرشتگان از هوا شنیده می شد و قبائل جنّ نوحه می کردند و می گریستند و مرثیه می خواندند، پس مشغول غسل آن حضرت شدند.

محمد بن الحنفیه روایت کرده که چون برادرانم مشغول غسل شدند امام حسین علیه السّلام آب می ریخت و امام حسن علیه السّلام غسل می داد و احتیاج نداشتند به کسی که جسد آن حضرت را بگرداند و بدن مبارك هنگام غسل خود از این سوی بدن سوی می شد و بوئی خوشتر از مُشك و عَنبر از جسد مطهرش شنیده می شد. چون از کار غسل فارغ شدند، امام حَسَن علیه السّلام صدا زد که ای خواهر! بیاور حنوط جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را، پس زینب علیها السّلام مبادرت کرد و سهم حنوط امیرالمؤمنین علیه السّلام را که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و فاطمه علیهما السّلام به جای مانده بود و از همان کافوری بود که جبرئیل از بهشت آورده بود حاضر ساخت چون آن حنوط را سر بگشودند شهر کوفه را به جمله ای از بوی خوش معطر ساخت، پس آن حضرت را در پنج جامه کفن کردند و در تابوت نهادند و به حکم وصیت امیرالمؤمنین علیه السّلام دنبال سریر را حَسَنین علیهما السّلام برداشتند و مقدم آن را جبرئیل و میکائیل حمل دادند و به جانب نجف که ظَهَر کوفه است شتافتند و بعضی از مردم خواستند که به مشایعت بیرون شوند امام حسن علیه السّلام ایشان را به مراجعت فرمان کرد. و حضرت امام حسین علیه السّلام می گریست و می

گفت: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، ای پدر بزرگوار پشت ما را شکستی گریه را از جهت تو آموخته ام.

و محمد بن حنفیه گفته: به خدا سوگند که من می دیدم که جنازه آن حضرت بر هر دیوار و عمارت و درختی که می گذشت آنها خم می شدند و خشوع می کردند نزد جنازه آن حضرت و موافق روایت (امالی) شیخ طوسی چون جنازه آن حضرت گذشت به قائم غری و آن در قدیم بنائی بود گویا شبیه به میل که آن را عَلَم نیز می نامیدند پس به جهت تعظیم و احترام آن نعش مطهر کج و منحنی شد چنانچه سریر اَبَرَه در وقت داخل شدن عبدالمطلب بر ابره به جهت تعظیم آن جناب، منحنی و کج شد و الحال به جای آن قائم، مسجدی که آن را مسجد حنانه می نامند و در شرق نجف به فاصله سه هزار ذرع تقریباً واقع است.

بالجمله؛ چون جنازه به موضع قبر آن حضرت رسید فرود آمد، پس جنازه را بر زمین نهادند و امام حسن علیه السلام به جماعت بر آن حضرت نماز کرد و هفت تکبیر گفت و بعد از نماز جنازه را برداشتند و آن موضع را حَفَر کردند ناگاه قبر ساخته و لحد پرداخته ظاهر شد و تخته ای در زیر قبر فرش کرده بود که بر آن لوح به خط سریانی دو سطر نقش بود که این کلمات ترجمه آن است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا حَفَرَهُ نُوْحُ النَّبِيُّ لِعَلِيٍّ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ الطُّوفَانِ بِسَبْعِمِائَةٍ عَامٍ.

و به روایتی نوشته بود که این آن چیزی است که ذخیره کرده است نوح پیغمبر برای بنده شایسته طاهر و مطهر. و چون خواستند آن حضرت را داخل قبر نمایند صدای هاتفی شنیدند که می گفت فرو برید او را

به سوی تربت طاهر و مطهر که حبیب به سوی حبیب خود مشتاق گردیده است . و نیز صدای منادی شنیده شد که گفت : حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سید شما و حجت خدا بر خلق خویش .

و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را پیش از طلوع صبح در ناحیه غریین دفن کردند و در قبر آن حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و محمد حنفیه و عبدالله بن جعفر داخل شدند.

بالجمله ؛ پس از آنکه قبر را پوشیده داشتند يك خشت از بالای سر آن حضرت برداشتند و در قبر نظر کردند کسی را در قبر ندیدند ناگاه صدای هاتفی را شنیدند که گفت : امیرالمؤمنین بنده شایسته خدا بود، حق تعالی او را به پیغمبر خود ملحق گردانید و چنین کند خداوند با اوصیاء پس از انبیاء حتی آنکه اگر پیغمبری در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب رحلت نماید خدا آن وصی را با پیغمبر ملحق خواهد ساخت !

صاحب کتاب (مشارق الانوار) از امام حسن علیه السلام حدیث کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با حَسَنَیْنِ علیه السلام فرمود که چون مرا به قبر گذارید پیش از آنکه خاک بر قبر بریزید دو رکعت نماز به جا آورید و بعد از آن ، در قبر نظر نمائید. پس چون آن حضرت را داخل قبر نمودند و دو رکعت نماز گزاردند و در قبر نگریستند دیدند که پرده ای از سندس بر روی قبر گسترده است امام حسن علیه السلام از فراز سر آن پرده را به يك سوی کرد و در قبر نگاه کرد، دید که رسول خدا و آدم صفی و ابراهیم خلیل علیهما السلام با آن حضرت سخن می گویند و امام حسین علیه السلام از

جانب پای آن حضرت پرده را برگرفت دید که حضرت فاطمه علیها السلام و حوّا و مریم و آسیه بر آن حضرت نوحه می کنند.

و چون از کار دفن آن حضرت فارغ شدند، صعصعة بن صُوحان عبدی نزد قبر مقدس آن حضرت ایستاد و مشتی از خاك برگرفت و بر سر خود ریخت و گفت : پدر و مادرم فدای تو باد یا امیر المؤمنین ! گوارا باد ترا کرامتهای خدا ای ابوالحسن علیه السلام به تحقیق که مولد تو پاکیزه بود و صبر توقوی بود و جهاد تو عظیم بود و به آنچه آرزو داشتی رسیدی و تجارت سودمند کردی و به نزد پروردگار خود رفتی و از این نوع کلمات بسیار گفت و بسیار گریست و دیگران را به گریه آورد، پس رو کردند به سوی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمد و جعفر و عباس و یحیی و عون و سایر فرزندان آن حضرت و ایشان را تعزیت گفتند و به کوفه مراجعت کردند. چون صبح طالع شد برای مصلحتی تابوتی از خانه حضرت بیرون آوردند به بیرون کوفه ، حضرت امام حسین علیه السلام بر آن تابوت نماز کرد و آن تابوت را بر شتری بستند و به جانب مدینه روان داشتند.

مؤلف گوید: که این اخفای قبر برای آن بود که مبادا ملاعین خوارج و بنی امیه که در نهایت دشمنی و عداوت آن حضرت بودند بر قبر مطلع شوند و اراده کنند جسد مطهر آن حضرت را از قبر بیرون آورند و پیوسته آن قبر مخفی بود تا زمان حضرت صادق علیه السلام که بعضی از اصحاب و شیعیان به توسط زیارت کردن آن حضرت جدّ خود را و نمودن قبر را دانستند و در زمان رشیدلعین بر همه ظاهر و لائح شد موضع آن مضجع منور به تفصیلی که مقام را گنجایش ذکر نیست .

این تعدد ارسال سبب ایجاد تعدد اقوال در مدفن حضرت مولا شد، از جمله امروزه در بلخ افغانستان مزار عظیمی است بنام مزار شریف که جمله افغانان را عقیده بر بودن مدفن مولا در آنجاست. و آثار و کرامت‌های بسیار دیده شده و مردم صدها فرسخ با پیاده هم به زیارت آنجا می آیند.

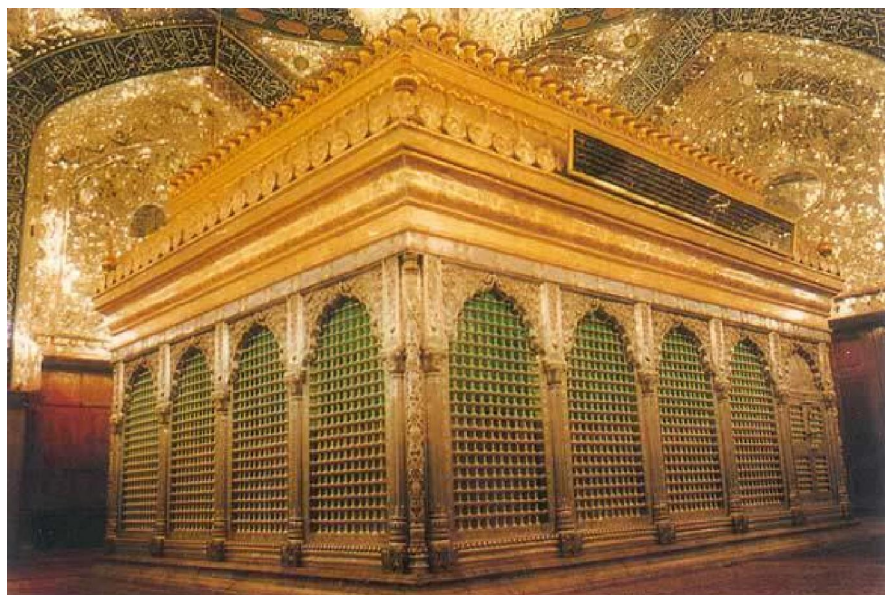
نقل شده که عبدالله بن عباس این اشعار را در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افشاد کرد: شعر:

وَهَزَّ عَلَيَّ بِالْعِرَاقَيْنِ لِحَيْتِهِ = مُصِيبَتُهَا جَلَّتْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ
وَقَالَ سَيِّئَاتُهَا مِنَ اللَّهِ نَازِلٌ = وَخَضِبُهَا أَشَقَى الْبَرِيَّةِ بِالْذَّمِّ
فَعَا جَلَّهُ بِالسَّيْفِ شَلَّتْ يَمِينُهُ = لَشُومِ قَطَامٍ عِنْدَ ذَاكَ ابْنِ مُلْجَمٍ
فِيَا ضَرْبَةً مِنْ خَاسِرٍ ضَلَّ سَعْيُهُ = تَبَوَّءَ مِنْهَا مَقْعَدًا فِي جَهَنَّمَ
فَفَارَزَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِحِظِّهِ = وَإِنْ طَرَقَتْ إِحْدَى اللَّيَالِي بِمُعْظَمِ
أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ = حَلَاوَتُهَا شَيَّبَتْ بَصِيرَ وَعَلَقِمِ

و نیز منقول است که چون خبر قتل امیرالمؤمنین علیه السلام را برای معاویه بردند گفت: إِنَّ الْأَسَدَ الَّذِي كَانَ يَفْتَرِشُ ذِرَاعَيْهِ فِي الْحَرْبِ قَدْ قَضَى نَحْبَهُ؛ یعنی آن شیری که چنگالهای خود را هنگام حرب بر زمین گسترده می داشت وداع جهان گفت؛ پس این شعر را تذکره کرد: شعر:

قُلْ لِلْأَرَانِبِ تَرَعَى أَيْنَمَا سَرَحَتْ = وَلِلظُّبَاءِ بِلَا خَوْفٍ وَلَا وَجَلٍ

شیخ کلینی و ابن بابویه رحمه الله و دیگران به سندهای معتبر روایت کرده اند که در روز شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صدای شیون از مردم بلند شد و دهشتی عظیم در مردم افتاد مانند روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جهان برفت و در آن حال پیرمردی اشک ریزان و



شتاب کنان بیامد می گریست و می گفت: اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ امروز
 خلافت نبوت انقطاع یافت پس بیامد و بر درِ خانه امیرالمؤمنین علیه
 السلام بایستاد و بسیاری از مناقب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تذکره
 کرد و مردمان ساکت بودند و می گریستند چون سخن را به پای آورد، از
 نظر ناپدید شد مردمان هرچه او را طلب کردند او را نیافتند !
 آن پیرمرد حضرت خضر علیه السلام بود و کلمات او را که به منزله زیارت
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و در روز شهادت آن حضرت ، در
 کتاب هدیه الزائر در باب زیارات آن حضرت ذکر کردم و این
 مختصر را گنجایش نقل آن نیست.

بند اول

خم کردون دون لبریز خون است = به کام باده نوشان و اثرگون است

نصب هر که باشد قبرش افزون = از این مینای غم جامی افزون است

حریف مجلس صهبای بی چون = قرین غصه بی چند و چون است

نه انجام است این جام بلارا = که از آغاز هستی تا کنون است

عجب رسمی است دوران فلک را = که جور دور او از حد برون است

مرا این نقش کوناگون کردون = به رخسار نیک محنت را نمون است

هر آشوبی است در ملک شهادت = ز شور عالم غیب مصون است

اگر شوری ندارد عقل رهبر = چرا سرگشته دشت جنون است؟

مگر بالا بلند رایت دین = ز تیغ ابن ملجم سرنگون است؟

ز خون محراب و مسجد لاله کون است = امیر المؤمنین غرقاب خون است

بند دوم

ملائک زین مصیبت استگبارند = خلایق چهره در خون می نهند
خران گلشن دین شد که مردم = ز سیل اشک چون ابر بهارند
چه جای گریه است و استگباری است = بجای اشک باید خون ببارند
همانا سوز برق و ناله رعد = ز سوز سوکواران یادگارند
عزیزان روی از این غم می خراشند = کنیزان زین مصیبت داغدارند
جوانان سپرد عهد جوانی = که یک عالم بلارازیر بارند
نوایس امامت بی ملامت = پریشان موی و زارند و نزارند
خواتین حجازی را ز آشوب = سوز ملک عراق از بن برآرند
نواخوان بانوان شورش انگیز = به سوز قمری و شور هزارند
ز خون محراب و مسجد لاله کون است = امیر المؤمنین غرقاب خون است

بند سوم

زمین از چیست خوان غصه و غم؟ = زمرک کیست پشت آسمان خم؟

بسط خاک تا ایوان افلاک = محیط ناله و آه است و ماتم

خدنک کینه زخمی زده دلهما = که هرگز به نخواهد شد به مرهم

قلم زدشی دیوان محنت = پس از این بر حدیث ما تقدم

ز قتل فتح اقلیم وحدت = دو تاشد قامت یکتای خاتم

دو چشم فرقدان خونبار کردد = حسن را با حسین میندجه با هم

مپرس از ناله جانسوز جبریل = کمو از سیل اشک چشم آدم

خلیل الله قرین شعله آه = بود نوح نبی بانوحه بهم

به طور غم دل از کف داده موسی = به کردون صیحه زد عیسی ابن مریم

ز خون محراب و مسجد لاله کون است = امیر المؤمنین غرقاب خون است

بند چهارم

نُشوری شد به پا از یک جهان شور = نه از طی سحر و عرض شور

عجب شوری در این ظلمت سراشد = ز شور ساکنان عالم نور

به کوش ابل دل فریاد جبریل = حکایت می کند از نفخه صور

ز سیل اشک سوزان خطه خاک = به عین حق غایب بحر مسحور

چرا از هم نرزد سقف مرفوع = چرا ویران نکرد دیت معمور؟

کلام الله ناطق گشت خاموش = چرا نبود کتاب الله مجبور؟

ظهور غیب مکنون رفت در خاک = تجلی کرد سر سر مستور

سگست از تیشه کین شاخ طوبی = ز غم آتش فشان شد نخله طور

به ماتخانه حوراء انسی = به سر خاک مصیبت می کند حور

ز خون محراب و مسجد لاله کون است = امیر المؤمنین غرقاب خون است

بند پنجم

فتاد از تیشه بی اعتدالی = ز باغ "فاستقم" طوبی مثالی
چو سرو و جویبار رحمت افتاد = نرست از گلشن حکمت نهالی
ز شمشیر لعین لم یزل شد = به خون رنگین جمال لایزالی
ز تیغ ملحدی شق القمر شد = ولیکن تابه ابروی هلالی
نماد از تیزی چنگال کرکس = ز عنقای حقیقت پروبالی
دینغ از گردش کردون که آمد = به بند بنده ای؛ مولی الموالی
فغان از پستی دنیا که افتاد = به دست سفله ای؛ رب المعالی
نمی بردش تجلی کر بکلی = ندادی شیر، روبه رامجالی
چنین تقدیر شد صبح ازل را = که تا شام ابد بروی بنالی

ز خون محراب و مسجد لاله کون است = امیر المؤمنین غرقاب خون است

بند ششم

چه از شمشیرکین شق القمر شد = زمین و آسمان زیر و زبر شد
قلم نقش شد و نقش مصیبت = در الواح معانی و صور شد
خم کردون نیل غم افشاند = جهان را جامه ماتم به بر شد
قضا طرح بساطی از غزایر نخت = کز آه و ناله بنیاد قدر شد
نصیب ابل دل زین خوان ماتم = سرشک دیده و خون جگر شد
به بادی قاف تا قاف ابد رفت = چه عطا ازل بی بال و پر شد
به داغ نامرادی هر دلی سوخت = چه شمشیرمادی شعله ور شد
نسیم صبحگاهی چون سموم است = از این آتش که در وقت سحر شد
سری از صرصر بیداد بشکافت = که خاک غم جهانی را بسر شد

ز خون محراب و مسجد لاله کون است = امیر المؤمنین غرقاب خون است

بند هفتم

چه سلطان هارابال و پرسوخت = شمشاه حقیقت راجکرسوخت
سموم کین چه زو بر گلشن دین = نه تنها شخ کل هر خشک و ترسوخت
ز داغ لاله زار علم و حکمت = کتاب و سنت خیر البشر سوخت
تبه شد خرمن شمس معارف = بهانا حاصل دور قمر سوخت
ز سوزنشی دیوان تقدیر = قضا را خامه و لوح و قدر سوخت
سزد کز چشم زمزم خون ببارد = که رکن و حجر حجر سوخت
مکو از رونق اسلام و ایمان = که اعظم ریاست فتح و ظفر سوخت
به سر طوبی کند خاک مصیبت = که سرو گلشن وحدت ز سر سوخت
چونر کس هر که شب را بودیدار = دلش از شعله آه سحر سوخت
ز خون محراب و مسجد لاله کون است = امیر المؤمنین غرقاب خون است

بند هشتم

نه در عرش است و فرش این سیون و شین = بود در ماوراء حیطه این
در آن گلشن که قمری را بود شور = غراب البین گمنام است فی البین
ز سرتاج رسالت بر زمین زد = خداوند سیر قباب و قوسین
چرا ز دل نبالد صاحب شرع = ز قتل مفتی دین؛ قاضی دین
دو تاشد تارک آن یک تازی = که بودی پشت زین رواری او زین
سرمند نشین عدل و انصاف = لقد اضحی سیف البحر نصضین
چرا بحر حکم عین معارف = چنین خشکیده در یک طرفه العین؟
مگر فرمانروای کن فغان رفت = که آشوب است در اقلیم کونین؟
سزد قرآن که از وحدت بنالد = برفت آن کس که بودی ثانی اشنین
ز خون محراب و مسجد لاله کون است = امیر المؤمنین غرقاب خون است

بند نهم

چرا بود رعیت را رعایت = مکر رفت از میان شاه ولایت ؟
چرا آشفته شد شمل حقیقت = مکر حق را گونسار است ریاست ؟
چرا از نو حریم میت الصنم شد = مکر ویران شد ارکان هدایت ؟
چرا اسلام می نالد ز غربت = مکر رفتش ز سرخل حمایت ؟
چرا قرآن قرین سوز و ساز است = مکر هر سوره شد محو هر آیت ؟
چرا سنت زبدر سینه و سر = مکر از حادثی دارد روایت ؟
چرا آینه خورشید تیره است = مکر از قصه ای دارد حکایت ؟
چرا خنوبه می بارد ز کردون = مکر از غصه ای دارد شکایت ؟
جهان بی جان ز قتل جان جانان = فغان زین جور و داد از این جفایت ؟
ز خون محراب و مسجد لاله کون است = امیر المؤمنین غرقاب خون است

بند دهم

مرادل بهر آن شاهی دو نیم است = که از تیغ کجش دین مستقیم است

چه شد مند نشین (لی) مع الله؟ = که فرش راه او عرش عظیم است

حرم نالان؛ خداوند حرم کو؟ = که ارکان هدایت زو قویم است

مطاف زهره روحانیان کو؟ = که کوشش متجار است و حطیم است

چه بر سر قبله توحید رافت = که در محراب طاعت سر دو نیم است؟

تجلی آن جنابش بد از دست = که کفتی طور سینا و کلیم است

و کز نه بر سلیمان آفرینی = چه جای حمله دیو رحیم است؟

شهاد آساست مستقر چون = سگ اصحاب کهف است و رقیم است

بفرمایک نظر بر حال زارش = که لطف عام و انعامت عمیم است

ز خون محراب و مسجد لاله کون است = امیر المؤمنین غرقاب خون است

پروشنگده هاوآموزشنگده های بنیاد حیات اعلی

علوم معرفت الهی - علوم زبان وحی - علوم کلام وحی

علوم تلاوت کلام وحی - علوم کلام خازنان وحی - علوم فقه آئین الهی

علوم تقویم نجوم تجیم - علوم طب جامع - علوم پاکزیتی

آموزش برتر (اعلی) - علوم برتر (اعلی) - علوم توانمندی بانسروی الهی

علوم انساب و تبارشناسی - رسانه های حیات اعلی

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علمی

دارالمعارف الإلهیة

۱۴۳۲

www.Aelaa.net

والحمد لله رب العالمین